

تونه کمانو ئین



تولد عمانوئیل

هدف:

کریسمس تولد عمانوئیل یعنی خدا با ماست .

رده سنی :

۴ - ۱۲ سال

آیه حفظی :

یوحنا ۳ : ۱۶

زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد.

نقشه | سخنی با مربی

مربی عزیز در این نمایشنامه کودکان با هدف اصلی کریسمس آشنا شده. شما می‌توانید با توجه به شرایط کلاس خود و با استفاده از خلاقیت تغییراتی را در این نمایشنامه ایجاد کنید، ما منتظر عکس و فیلم‌های زیبای شما هستیم.

نکته: برگزار کننده عزیز این نمایشنامه به طوری طراحی شده است که تمرکز بیشتری بر روی حرکات افراد دار تا حرف های آنان بخاطر همین از دیالوگ های کوتاه و کم استفاده شده است.

جملات پررنگ حرف های بازیگران و جلات کم رنگ انجام حرکات آنان می‌باشد .

صحنه‌های مورد نیاز برای نمایش:

صحنه اول: اتاق یک دختر، میز آرایش (حتی می‌تواند با مقوا درست شده باشد)، لوازم آرایش، عطر، شانه و... را روی میز قرار دهید.

صحنه دوم: اتاق دو پسر، میز آینه دار، پوستره‌های فوتبال، توپ، لباس، مسواک و... را بچینید.

صحنه اصلی: یک فضای بزرگ برای جشن تولد یعنی کریسمس، درخت و تزیینات لازم برای جشن، صندلی‌ها دور فضا برای میهمانان چیده شود.

نکته: برگزار کننده عزیز اگر فضای کافی دارید، شما می‌توانید هر سه صحنه را در یک فضای بزرگ درست کنید و یا با توجه به شرایط مکان جداگانه صحنه‌ها را آماده کرده و نشان دهید.

شخصیت‌های نمایش:

۱. راوی
۲. دختری که در صحنه اول آماده می‌شود.
۳. دو پسر که در صحنه دوم آماده می‌شوند.
۴. دختر و پسرهایی که از قبل در اتاق تولد یعنی صحنه اصلی جمع شده‌اند (در اینجا می‌توانیم از باقی اعضای خردسالان و نونهالان استفاده کنیم که تمایل ندارند دیالوگ زیادی داشته باشند.)
۵. یک کودک که از نظر سن و قد از باقی دختر و پسر کوچکتر می‌باشد و به خوبی بتواند صحبت کند.
۶. پسر که نقش عیسی را بازی می‌کند.

شروع نمایش:

راوی: خواندن متی: ۱۸ - ۲۳
روز ۲۵ دسامبر سال ۲۰۲۴ تولد عیسی مسیح. دوستای عیسی تصمیم گرفتند برای او تولد بگیرند .

صحنه اول: (دختر و کودک خردسال)

راوی در ادامه نمایش می‌تواند به گروه کودکان ملحق شود.

دختر: صدای آلارم گوشه پخش می‌شود و یک دختر وارد صحنه شده و با حالت خواب آلوده و کش و قوس کنان با خود می‌گوید: خوب شد ساعت گذاشتم وگرنه خواب می‌موندم.

بعد صدای آلارم گوشه را خاموش می‌کند، با خود می‌گوید: برم حاضر بشم که دیر نرسم.

دختر در حال آماده شدن (آرایش کردن، مو شانه کردن و ...)

بعد از چند لحظه دختر دو لباس را انتخاب کرده و جلوی آینه نگاهی به خودش می‌کند و با خودش می‌گوید: کدوم لباسو بپوشم؟؟؟

کودک خردسال: در اینجا کودک خردسال وارد صحنه می‌شود و با دختر شروع به صحبت می‌کند و از او می‌پرسد: امروز تولد عیسی، تو کادو چی گرفتی؟

ولی دختر انگار کودک خردسال را ندیده و نگاهی به ساعتش می‌کند و می‌گوید: فکر کنم بهتره همون لباسی که دیشب انتخاب کردم بپوشم که دیر نکنم و دیر نرسم.

کودک خردسال دوباره به سمت دختر می‌رود و به او می‌گوید: می‌خواهی بهت بگم عیسی چی دوست داره برایش بگیری؟

ولی باز هم انگار دختر صدای او را نمی‌شنود. کودک خردسال با حالت ناراحتی و ناامیدی از اتاق دختر خارج می‌شود و با خود می‌گوید: مگه تولد عیسی نیست! چرا اصلاً به فکر عیسی نبود؟

دختر: به سمت آینه می‌رود و برای تولد آماده می‌شود. در ادامه لباسش را از روی صندلی برمی‌دارد و از صحنه خارج می‌شود و بعد از چند ثانیه آماده شده برای تولد به صحنه برمی‌گردد.

گوشه را برمی‌دارد و به دوستش زنگ می‌زند. در ادامه دختر از صحنه خارج می‌شود. در همین لحظه کودکان اصلی خنده‌کنان وارد صحنه تولد می‌شوند.

صحنه دو: (دو پسر و کودک خردسال)

پسر: پسر وارد صحنه دوم می‌شود و با صدای بلند پسر دیگری را صدا می‌زند و می‌گوید: پاشو پاشو دیر شد .

وقتی می‌بیند صدایی نمی‌آید دوباره دوستش را صدا زده و به او می‌گوید: پاشو تولد دیر میشه و نمی‌رسیما !!!!!!!

از سمت دیگر صحنه دوم، پسر دیگری وارد شده با خواب آلودگی و بی‌حوصلگی می‌گوید: مگه ساعت چنده؟ من هنوز خوابم میاد، همیشه یه ذره دیرتر بریم.

کودک خردسال: در اینجا کودک خردسال وارد صحنه می‌شود و به سمت پسر می‌رود و به او می‌گوید: چرا انقدر بی‌حال و حوصله‌ای امروز تولد عیسی؟! خیلی باید خوشحال باشی...

ولی انگار پسر صدای او را نمی‌شنود .

پسر: دوستش به او می‌گوید: تنبل بازی در نیار برو صورتتو بشورو لباس بپوش باید سریع آماده بشیم، منم میرم لباس بپوشم.

پسر دوم: خیلی آرام و بی‌حوصله آنجا می‌نشیند و غرغرکنان با خود می‌گوید: الان خیلی زوده کاش یه ذره دیگه می‌خواهیدیم . بعد شروع به آماده شدن می‌کند.
دو پسر: باهم در مورد اینکه چه هدیه ای قرار است بگیرند صحبت می‌کنند.
پسر اول به پسر دوم می‌گوید: خدا کنه هدیه‌های خوب گیرمون بیاد .
کودک خردسال: در اینجا کودک وارد صحنه میشود و به دو پسر می‌گوید: امروز تولد عیسی، همونطور که به فکر هدیه‌های خودتون هستین خوب میشه به فکر هدیه‌ی عیسی هم باشین؟
ولی باز هم صدای کودک شنیده نمی‌شود و دو پسر به صحبت‌ها و آماده شدن ادامه می‌دهند.
کودک خردسال: دوباره با ناراحتی از صحنه خارج می‌شود .
دو پسر آماده شده و در آخر از همدیگر نظر می‌گیرند که آیا مدل مویشان خوب شده یا نه و وقتی یکدیگر را تایید می‌کنند از صحنه دوم خارج می‌شوند تا به محل تولد یعنی صحنه اصلی برسند.

صحنه اصلی: (دختر، دو پسر، کودک خردسال، بقیه کودکان، راوی)

چند کودکی که به عنوان میهمان وارد صحنه اصلی شده بودند در حال حرف زدن و خندیدن هستند و به کمک هم صحنه اصلی را تزئین می‌کنند
دختر صحنه اول: وارد می‌شود و با همه سلام و احوالپرسی می‌کند و نگاهی به تزئینات اتاق کرده و می‌گوید: بچه‌ها کاری هست که من انجام بدم؟؟
یکی از آنها به او می‌گوید: هدیه‌های زیر درخت و مرتب کن.
دختر به سمت درخت می‌رود و با خوشحالی می‌گوید: وای چقدر هدیه اینجاست.
مشغول مرتب کردن هدیه‌ها می‌شود.
در همین لحظه دو پسری که در صحنه دوم بودند وارد محل تولد می‌شوند و خیلی پر سر و صدا شروع به سلام و احوالپرسی می‌کنند و یکی از آنها می‌رقصد و می‌گوید: پس آهنگتون کو؟؟
(موزیک کوتاهی برای شادی کردن کودکان پخش کنید)
پسر دوم که وارد شده روی صندلی می‌نشیند.
یکی از کسانی که قبلاً در صحنه اصلی بود به جمع می‌گوید: پاشید همه با هم کارا رو انجام بدیم، الاناست که عیسی بیاد!!
همه با هم مشغول آماده کردن اتاق هستند و یک نفر بیرون از اتاق منتظر آمدن عیسی است.
همه مشغول کار هستند که کودک در حال انتظار داخل آمده و به بقیه می‌گوید: بچه‌ها بچه‌ها عیسی داره میاد !!!!
عیسی: در حال آمدن به سمت صحنه اصلی از بین جمعیت سالن و کودکان با هیجان منتظر هستند.
به محض اینکه عیسی وارد می‌شود، آهنگ تولد برای او پخش شده و کودکان او را با دست و جیغ و هورا تولدش را تبریک می‌گویند.
عیسی در اینجا خیلی خوشحال شده و تک تک آن‌ها را در آغوش گرفته و از تک تک آنان تشکر می‌کند.

کودکان عیسی را تشویق می‌کنند تا پشت میز بنشینند و شمع‌های روی کیکش را فوت کند. کودکانه به عیسی می‌گویند: اول آرزو کن بعد شمع‌ها رو فوت کن. عیسی چشم‌هایش را می‌بندد و شروع به دعا می‌کند و بعد چشم‌هایش را باز کرده و با خوشحالی کودکان را نگاه می‌کند و شمع‌ها را فوت می‌کند. کودکان دوباره با جیغ و دست و هورا کشیدن خوشحالی خودشان را به عیسی نشان داده و همه شروع به رقصیدن می‌کنند و عیسی را دعوت می‌کنند تا به همراه آنان شادی کند.

بعد از لحظاتی یکی از کودکان آهنگ را قطع کرده و به همه می‌گوید: من خیلی دوست دارم بدونم هدیه هر کی چیه!! بیاین بشینیم باهم هدیه هارو باز کنیم. عیسی هم با خوشحالی روی صندلی کنار بقیه می‌نشیند. یک نفر مسئول است تا هدیه‌ها را از زیر درخت بیاورد. هدیه اول را می‌آورد و به یکی از کودکان می‌دهد که اسمش روی هدیه نوشته شده. هدیه‌های بعدی هم با توجه به اسم کودکان به آنان داده می‌شود. هر با که ای هدایا داده می‌شود عیسی فکر می‌کند برای او است و منتظر هدیه اش می‌باشد.

در آخر همه هدایا دریافت می‌کنند به جز عیسی ولی عیسی بدون ناراحتی با کودکان شادی می‌کند.

در همین لحظه کودک خردسالی که از اول نمایش یادآور کننده تولد عیسی بود به سمت عیسی می‌آید و یک هدیه بزرگ به او می‌دهد و می‌گوید: امروز تولد تو این هدیه از طرف همه ماست تولدت مبارک عیسی.

عیسی روی زانو هم قد کودک شده هدیه را گرفته و ایستاده رو به روی همه بچه‌ها و به آنان می‌گوید: ممنونم از همتون که به فکر من بودین خیلی دوستون دارم.

یکی از کودکان با صدای بلند می‌گوید: عیسی تو همیشه بهترین دوست ما بودی، تو ما رو نجات دادی

و ما امروز تصمیم گرفتیم که همگی با هم بار دیگه به تو بگیم که می‌خوایم قلب‌هامونو به تو بدیم و تا همیشه دوستای تو بمونیم.

بعد از شنیدن این جمله عیسی به سمت کودکان رفته آنان را به آغوش خود می‌گیرد.

راوی: عیسی می‌دونست که همه تو روز تولدش به فکر هدیه دادن به هم دیگه بودن ولی قلبشون با عیسی بوده، امروز هدیه ما برای عیسی قلبمونه.

در انتها همه به تماشاگران ادای احترام می‌گذارند.
پایان نمایش